



گزارشی از سفر به منطقه هیمالیا - نوروز 96

نویسنده: نگار جوکار

کوهها باهم اند و تنها، همچو ما باهم هستیم و تنها!

کوهها اسطوره‌هایی که هم دلبرانه تو را فرامی‌خوانند و هم بی‌رحمانه تو را پس می‌زنند. اسطوره‌هایی که دیدارشان لذتی وصفناشدنی دارد. این بار برای درک لذت دیدار «آناپورنا» در نزدیکی «پخارا» در کشور نپال می‌رویم. شوق دیدار بسیار زیاد است ولی می‌دانیم مسیر هم آسان نیست. جور باید کشید تا لذت دیدار به جان نشیند.

راهی می‌شویم. فرودگاه امام خمینی را به مقصد دبی و از آنجا به «کاتماندو» ترک می‌کنیم. هنوز سال نو نشده و ما آمدنِ نوروز را احتمالاً در ارتفاعات هیمالیا به انتظار خواهیم نشست. بعد از سه و نیم ساعت پرواز، از دبی به کاتماندو، حدود ساعت شش و نیم صبح، با طلوع آفتاب، بر روی این سرزمین پرفرازونشیب می‌نشینیم. کاتماندو، پایتخت نپال، با جمعیتی حدود 5 میلیون نفر، در میان تپه‌ماهورهای کوه‌پایه‌های هیمالیا گسترده شده

است. شهر شلوغ و پرتدد؛ و این روزها پر گردوخاک. هنوز آثار زلزله آوریل 2015 در آن پیداست. ساختوساز و گردوخاک. گویا ما خوش‌شانس هستیم و نم بارانی گردوخاک را بر زمین نشانده. در بدو ورود، استقبال‌کننده‌مان که همان شریای سال قبل مسیر اورست بیس‌کمپ است، خستگی سفر را از تنمان به درمی‌کند و با انداختن پارچه‌های رنگی به دور گردنمان به ما خوش‌آمد می‌گوید. چه خوب است در سرزمینی دیگر، کسی به استقبال می‌آید و احساس تعلق می‌کند. سوار تاکسی به مرکز شهر برای اقامت می‌رویم. هتل‌مان در محله «تامیل» است. کسی نیست کاتماندو رفته باشد و این محله را نشناسد. بازار و هتل و رستوران و خلاصه جای جالبی است. همه درهم‌تنیده‌اند و معلوم نیست سواره محور است یا پیاده محور. جالب است همه نوع وسیله نقلیه در این کوچه‌های سه چهار متری محله تردد می‌کنند و مزاحمتی برای هم ندارند. نمی‌دانیم به پیاده‌ها احترام بیشتر می‌گذارند یا به سواره‌ها. هرکسی راه خود را می‌رود بدون آنکه از دیگری ناراحت و یا عصبانی شود. نه پرخاشی و نه جنجالی. همه باهم در صلح و صفا به مسیر خودشان ادامه می‌دهند. ما نیز مانند بقیه. در هتل مستقر می‌شویم.

کاتماندو، زندگی و دیگر هیچ!

امروز شنبه 18 مارس 2017 است؛ و البته فردا روز تعطیل و بنابراین به‌سرعت باید مجوزهای تردد و بلیت‌های به پخارا را تهیه کنیم. پس فعلاً از خواب و استراحت خبری نیست. پاسپورت‌ها و عکس‌هایمان را آماده کرده و به میزبان خود که نامش «مینگمار شریا درجی» است، می‌دهیم. «مینگمار» یعنی یکشنبه. چون در این روز به دنیا آمده اسمش را مینگمار گذاشته‌اند. جالب‌تر این است که اسم برادر بزرگ‌تر هم همین است چون او هم در روز یکشنبه به دنیا آمده است. پرسیدیم مادر شما چگونه صدایتان می‌زند که شما متوجه شوید؟ می‌گوید برادر بزرگ‌تر را مینگمار صدا می‌زنند و دیگری را درجی! مسائل در این کشور همیشه به همین سادگی حل می‌شود! خلاصه کارها را با همراهی برادر بزرگ‌تر که از این به بعد «مینگمار» نامیده می‌شود، انجام می‌دهیم. پرواز فردا حدود ساعت یک و نیم برایمان جا دارد. پروازهای بسیار مهیج با هواپیماهای ملخ‌دار سیزده نفره. یکی از بخش‌های مهیج سفر است!

به هتل برمی‌گردیم و کمی استراحت می‌کنیم تا کم‌کم قوای خود را بازیابیم. بعد از کمی استراحت به گشت‌وگذار در کوچه‌های درهم‌تنیده «تامیل» می‌پردازیم. اینجا همیشه پریاهو و پر از جریان زندگی است. روزها و شب‌های کمی باهم فرق دارد. روزها همه‌جا پر از توریست‌های اروپایی و آمریکایی و دیگر جاها است. همه در حال تردد و گشت‌وگذار با پوشش‌های راحت. اگر هوا سرد شود انگار همه از یک قبیله‌اند و لباس‌های گورتکس، بارانی‌ها و کاپشن‌های سبک به تن دارند. معمولاً اکثراً مسافران آمده‌اند دوری بزنند و احياناً اگر چیزی برای برنامه صعود و یا ترکینگ خود کم دارند، تهیه کنند که همین یکی‌دوروزه هم می‌روند تا مسیر خود را میان کوه‌های افسانه‌ای هیمالیا آغاز کنند. ما هم از بقیه مستثنا نیستیم. دنبال تهیه کسری‌هایمان می‌گردیم. از خم کوچه‌ای به خم کوچه‌ای دیگر. زمین تقریباً گل‌آلود است. هوا بارانی است و البته می‌شود نفسی کشید. چاله‌ها را آب‌گرفته و باید مراقب انتخاب راهت باشی. بعد از زلزله، شهر آسیب‌دیده و هنوز می‌سازند و آوارهایی

رهاشده می‌بینی؛ اما هیچ‌کس از این وضعیت گله‌مند نیست. در همین کوچه‌پس‌کوچه‌های تنگ و باریک و به‌هم‌ریخته با آن کابل‌هایی که راه آسمان را بسته زندگی به‌وفور جریان دارد. کار و زندگی باهم همراه است. هم زندگی هست هم کار و تولید؛ مانند بازارهای قدیم ما. خانه‌ها غالباً سه چهار طبقه هستند. مسئله اشرافیت اصلاً مهم نیست همه به هم دید دارند. نهایتاً با پرده‌ای خود را محفوظ می‌کنند. شهر تمیزی نیست. باین‌حال، اصلاً قابل‌مقایسه با هند و دهلی قدیم نیست. باز هرچه باشد از آنجاها تمیزتر است. هتل‌ها غالباً آپشن مورد استقبالشان تراس‌ها و بام‌های سبز است. مکانی برای نشستن و گپ زدن و نوشیدن و استراحت. توریست‌ها از همه رده سنی هستند. بچه چندساله تا پیرمرد و پیرزن‌های هفتاد و هشتادساله و گویا همه این شلوغی و هیاهو را دوست دارند. برخی از صعود برگشته‌اند، غالباً چهره‌ها آفتاب‌سوخته اما شاداب. خوشحال و پیروز از بالاها آمده‌اند. این‌گونه فخر می‌فروشدند و موفقیت خود را اعلام می‌کنند.

ناهار در کاتماندو

وقت ناهار است و ما هم گرسنه. غالباً غذاها خیلی متنوع نیستند. معروف‌ترین غذای نپالی «دال بت» است: سینی گردی که قدیم‌ترها مسی بوده، شامل برنج سفید، کمی سوپ سبزی‌های پخته و ترشی تند. می‌توان این غذا را با مرغ «کاری» سفارش داد. با طبع ما سازگار و خوشمزه هم هست. غذای معروف دیگرشان که موردعلاقه من است «مومو» نام دارد. خمیرهای کوچکی که داخلشان را با سبزی‌ها و یا مرغ پر می‌کنند و در سینی و بشقابی دورچین می‌کنند و وسطشان هم معمولاً دو نوع سس هست. سس قرمز نه‌چندان تند و سس سبز بسیار تند و خوشمزه. سالاد نپالی بسیار سالاد جذابی است. تکه‌های بسیار درشتی از خیار و ترب و گوجه و پیاز؛ اما چای نپالی معروف است. چایشان معمولاً ترکیب چای سیاه خودشان با شیر و شکر است. چای گرانی هم دارند. ناهارمان را می‌خوریم و به گشت‌وگذار ادامه می‌دهیم. اجناس موردنیاز را خریداری می‌کنیم. یکی از نیازها نقشه مسیر است. تمام مسیرهای اینجا نقشه دارد و مغازه‌هایی فقط نقشه می‌فروشند. نقشه «آناپورنا بیس کمپ» را می‌خریم. تمام عصر و شب تا قبل از پرواز نقشه را بالا پایین می‌کنیم و می‌گردیم و مسیر را با مینگمار چک می‌کنیم. مینگمار نگران است و می‌گوید راه ناجور است و بهمن‌های بزرگی آمده و راه را بسته. ما هدفمان معلوم است. شد بالاتر می‌رویم نشد برمی‌گردیم. به دیدار آناپورنا می‌رویم، پذیرفت وارد می‌شویم!

شب را می‌گذرانیم و البته نگرانیم. ولی می‌دانیم اگر بشود چه می‌شود.

روز یکشنبه 19 مارس پروازمان با نیم ساعت تأخیر به سمت پخارا انجام شد.

فرودگاه کاتماندو فرودگاه بین‌المللی است. پروازهای داخلی هم از همین‌جا در ترمینال دیگری برگزار می‌شود؛ اما باند پرواز یکی است. صدای ملخ‌های هواپیماهای محلی، طنین این فرودگاه؛ و امیدوارکننده که هوا در بالاها خوب است. ساختمان فرودگاه ساختمانی قدیمی و آجری به رنگ قرمز است همه‌چیز خودمانی است و جایی برای فخرفروشی ندارد. فرودگاه معمولاً شب‌ها تعطیل است. یادم هست، سال قبل وقتی پرواز ساعت 6

ونیم لوکلا داشتیم، حدود ساعت 5 ونیم فرودگاه بودیم اما درها بسته بود. هرکسی هم مثل ما می‌آمد پشت در می‌ایستاد تا درها باز شود و وارد شویم. فرودگاه مانند یک ترمینال مسافربری بین‌راهی است. کوچک و خودمانی.

پرواز بر فراز تپه‌ها

یکی از پرهیجان‌ترین بخش‌های سفر پرواز با این هواپیماهای ملخ‌دار کوچک است. چهار پله از زمین بالاترند. داخل که شدیم باید دولا دولا راه برویم و هر جا خواستید، انتخاب کنید و بنشینید؛ اما اگر می‌خواهید مناظر بهتری ببینید یادتان باشد در پرواز به پخارا سمت راست بنشینید تا اگر خوش‌شانس باشید و هوا صاف و آفتابی باشد، منظره کوه‌های هیمالیا ترس پرواز را از شما کم کند. این هواپیما در ارتفاع پایین پرواز می‌کند و شما تپه‌ها و کوه‌ها را می‌توانید زیر پایتان احساس کنید. پذیرایی مهماندار هواپیما در آغاز با پنبه و شکلات است. پنبه‌ها را بردارید در گوشتان بگذارید و شکلات میل کنید. پرواز جالبی است. انگار سوار مینی‌بوس‌های قدیم شده باشید که در جاده‌های پرپیچ‌وخم کوهستانی می‌روند و دل‌وروده شما را قاتی می‌کنند. البته کمی احساس بی‌وزنی را هم گاهی قاتی آن کنید. خلاصه اگر بار اولتان هست، نگذارید ترس بر شما غلبه کند. آرام باشید چون ارتفاع شما از زمین در بالاترین نقطه‌ها تنها 4000 متر می‌باشد. پس نگران اکسیژن و فشار هوا نباشید کمی یافت می‌شود. به سلامت، بعد از حدود نیم ساعت پرواز در پخارا به زمین نشستیم.

پخارا

پخارا شهر زیبایی است با دریاچه‌ای در کنار تپه‌های جنگلی. منظره کوه‌های آنپورنا و ماچاپوچره¹ (فیش تیل) از این شهر فوق‌العاده است. البته اگر هوا صاف باشد و اجازه دیدار میسر. خیابان کنار دریاچه خیابان زیبایی است با کافه‌ها و مغازه‌های بسیار. شهر تمیزتر و زیباتری است. هتل‌های آن هم به مراتب بهتر از هتل‌های کاتماندو است. معمولاً از پنجره‌ها می‌توان مناظر فوق‌العاده‌ای دید. آسمان در همه‌جای شهر پیداست. فاصله خانه‌ها از هم بیشتر است. همه خانه‌ها و ساختمان‌ها خود را به نسبت یکدیگر عقب کشیده‌اند تا هرکسی بتواند از منظره زیبای هیمالیا بهره‌مند شود. به‌وفور در خیابان دوچرخه‌سوار و توریست‌ها دیده می‌شوند. دوچرخه‌سواری از کارهایی است که در این شهر بهتر است امتحان کرد. در این شهر، وقت حضور در راه رفت، نداریم و سوار جیپ می‌شویم و به‌سوی مسیر پیش می‌رویم. از شهر تا شروع مسیر پیاپی حدود دو ساعت با سواری راه است و با اتوبوس کمی بیشتر. ما چون وقت کمی داریم با جیپ می‌رویم تا سریع‌تر بتوانیم جایی برای شب ماندن بیابیم.

در ره روح، پست و بالاهاست...

به سمت بیس‌کمپ آنپورنا، مسیرهای مختلفی وجود دارد. ما مسیر عادی را انتخاب می‌کنیم. راه‌ها در ابتدا باهم فرق دارند و از میانه راه یکی می‌شوند. همیشه شروع چنین برنامه‌ای با شوق و البته اضطراب و دلهره

¹ کوه ماچاپوچره به Fish Tail معروف است، چون از زاویه‌ای قله آن شبیه به دم ماهی است. کوه جالبی است سه وجه متفاوت می‌توان از آن دید و چهره‌اش از زوایای مختلف فرق می‌کند.

جالبی همراه هست. نمی‌دانی چگونه طبیعت در انتظار است و چگونه همراهت می‌شود. شب اول برنامه، معمولاً چون مسیر خیلی سخت نبوده و انرژی هم هنوز کامل است خواب به راحتی به سراغ آدم نمی‌آید. در چنین مسیرهایی خانه‌هایی هست که اتاق‌های کوچکی دارند با دو تخت یا بیشتر و پنجره‌ای به بیرون. هیچ نوع وسیله گرمایشی مهیا نیست و هر چه بالاتر می‌روی فقط پتوها کلفت‌تر می‌شوند. البته با 130 روپیه (هر روپیه حدود 36 تومان است) می‌توانید برای یک ساعت هیتر برقی بگیرید و کمی اتاق را گرم کنید. این بخش آسان و ساده برنامه است. خانه‌ها معمولاً با سنگ و چوب ساخته شده‌اند. بعضی از این لژها اتاق‌های دارای حمام هم دارند که بسیار آپشن لاکچری محسوب می‌شود. گرم کردن آب کار سختی است. دوش آب گرم قیمت جداگانه‌ای دارد. لژها آشپزخانه‌ای هم دارند که می‌توانید صبحانه و نهار و شام خود را سفارش دهید. حتماً صبحانه را از شب قبل و نهار و شام را حداقل یکی دو ساعت قبل سفارش می‌دهیم چون فقط برای شما درست می‌کنند و غذای آماده وجود ندارد. غذاها مختلف است چند نوع برنج و چند نوع ماکارونی و چند نوع اسپاگتی و ... مسیر ابتدا از میان جنگل شروع می‌شود. جنگل‌هایی که درختانی با گل‌های درشت قرمز رنگ دارند تا بامبوه‌های بلند و درختان موز و دیگر درختان. از میان جنگل‌ها عبور می‌کنیم و بالا و پایین بسیاری داریم. معمولاً مسیرها این گونه‌اند که تا پایین‌ترین قسمت و لب رودخانه و دره می‌آییم و بعد دوباره دره را بالا می‌رویم. گاهی رودخانه‌ها بسیار پهناور و پر آب هستند و از روی پل‌های معلق عبور می‌کنیم. مسیر زیبایی است. شیب‌ها به سمت رودخانه معمولاً بسیار تند هستند. ابتدای مسیر بعد از گذشت چند ساعت، از دور قله آناپورنای جنوبی پوشیده از برف پیدا می‌شود. از ابتدا میزبانمان می‌شود؛ و بیشتر مسیر با ما همراه است. خستگی راه رفتن با دیدن چنین کوه‌هایی به در می‌رود. انگار شوق رفتن را بیشتر می‌کند. قسمت‌هایی از مسیر هم در دل جنگل است. گاهی مه‌آلود، گاهی با باران‌های بسیار تند و گاهی آفتابی. در طول مسیر کافه لژهایی هست. هرچه بالاتر می‌رویم فاصله‌شان از هم بیشتر می‌شود و تعدادشان کم‌تر. در طول مسیر همه باهم احوالپرسی می‌کنند. هر کس به زبانی. هم جوان‌ها هستند و هم مسن‌ها. هستند کسانی که حدود هفتاد، هشتاد سال سن دارند و در مسیر دیده می‌شوند. بعضی‌هایشان قوی‌تر از ما هم هستند. کم‌کم بالاتر که می‌رویم هوا سردتر می‌شود. به نیمه‌راه رسیدیم و اولین بهمن را دیدیم. معلوم است چند روزی از آمدنش گذشته است. از روی آن می‌گذریم و شبی دیگر را آن سوی بهمن سپری می‌کنیم به امید صبحی آفتابی.

هیمالیا اسم این محل است. دارای لژی بزرگ با تعداد اتاق‌هایی در پناه یک صخره بلند. معلوم است جای این لژها با درایت انتخاب شده. بهمن کنار آن آمده نه روی آن. شب سردی است و اضطراب و دلهره کم‌کم بیشتر می‌شود.

برف و کوه و صخره و سنگ

صبح روز بعد مسیر را ادامه می‌دهیم البته با هوایی آفتابی. منطقه‌ای که از آن خواهیم گذشت بین دو دره بسیار عمیق است که بسیار پرخطر و بهمن‌گیر است. مجبوریم چندساعتی قبل از طلوع راه بیفتیم تا قبل از طلوع آفتاب و وقتی برف‌ها هنوز یخ هستند از منطقه بگذریم. دیگر برف است و کوه و صخره و سنگ. تقریباً

پوشش گیاهی از بین می‌رود و هیچ درختی چنین سرمای را تاب نمی‌آورد. عجب موجودی است آدمیزاد. فقط آدمیزاد است که حضور دارد. گفتن از کوه‌ها و منظره‌ها گفتن از دل است و عاشقی. توصیفی نیست تا بتواند بخشی از این همه زیبایی را بیان کند. حال عجیبی است دیدن این همه کوه و یخچال‌های مرتفع. هر چه بالاتر می‌روی باز بالاتری هست.

دو روز آفتابی و هوایی صاف را در ارتفاعات هیمالیا و در بیس کمپ ماچاپوچره گذراندیم. غرق شدیم در مناظر زیبا و به سمت بیس کمپ آناپورنا بالا رفتیم. هر چه بالاتر می‌رویم طلوع آفتاب و گرمای دل‌چسبش هدیه بزرگ‌تری می‌شود. بیس کمپ پوشیده از برف و تنها دو سه لژ باز هستند و بقیه تقریباً در زیر برف مدفون شده‌اند. ساعتی را آنجا می‌گذرانیم و در این مدت دیدن یخچال‌ها و شنیدن صدای بهمن‌ها و ریزش کوه در دره یخچالی می‌پیچد. هیجانی وصف‌ناشدنی است. زبان کوه زبان برف است و یخ و بهمن. با این صداها هشدار می‌دهد و خودنمایی می‌کند و در حقیقت خود را معرفی می‌کند. در میان کوه‌های هیمالیا به خاطر ارتفاعات بالای هشت هزار متری معمولاً صعودها فنی و بسیار خطرناک است. در این میان قله آناپورنای شمالی (آناپورنای یک) از مجموع 14 قله بالای 8 هزار متری دنیا، یکی از سخت‌ترین صعودها را داراست. از ارتفاعات پایین‌تر (جایی که ما قرار داریم) قله بسیار آرام و در دسترس است؛ اما از این فاصله طوفان‌های سهمگین روی قله و بوران‌های آن پیدااست. خدا به داد کسانی برسد که آن بالا در حال صعود هستند. معمولاً چنین صعودهایی بین یک تا دو ماه طول می‌کشد. ما در این ارتفاعات چندساعتی را می‌گذرانیم و با سرعتی بیشتر به پایین برمی‌گردیم.

گروه‌های زیادی به خاطر شرایط بد آب‌وهوا و بهمن‌های پشت سر هم دیده نمی‌شوند؛ اما در این میان هستند کسانی که سن و سالی دارند (شاید شصت یا هفتادسال) و با توان به مسیرشان ادامه می‌دهند.

در این سه چهار روزی که بالا هستیم همراهانمان گروهی کره‌ای هستند. خیلی از کسانی که در مسیر و پایین‌تر باهم آشنا شدیم را نمی‌بینیم. بالاتر از ارتفاعات 4 هزار متری هستند کسانی که به خاطر شرایط آب و هوایی و کمبود اکسیژن دچار مشکل شده‌اند و به پایین برگشتند؛ اما شوق دیدار آناپورنا ما را به بالا فراخواند.

بعد از گذراندن روزهایی پرهیجان و زیبا به پایین برمی‌گردیم. اول هوا آفتابی است و بعد کم‌کم ابری می‌شود و بعد بارانی و هر چه پایین‌تر می‌آییم باران‌ها تندتر می‌شوند.

در راه برگشت

در راه برگشت در چند جا شب را سپری می‌کنیم، ابتدا همان بیس کمپ ماچاپوچره و بعد با سرعت به سمت «چومرونگ» می‌رویم. بهمن‌ها را سریع‌تر پشت سر می‌گذاریم و با سرعت به پایین می‌آییم و مسیرهایی را که سه روز بالا رفتیم را یک‌روزه پایین می‌آییم. بسیار روز سختی را پشت سر گذاشتیم تا به چومرونگ و لژ زیبای آن برسیم. تمام سختی این روز طولانی با حدود 11 ساعت پیاده‌روی در سرازیری‌های تند را تنها به امید صبح و مناظر زیبای این کوه‌های افسون‌گر از پنجره اتاقمان متحمل می‌شویم. در پایین‌دست این روستا

چشمه‌های آب گرم وجود دارد. وقت ما در برگشت کم است و جاهای دیدنی بسیار. در این روستا ایستگاه حمایت کوهستان وجود دارد. حال در سالن غذاخوری لژ فقط ما نیستیم. از چین و کره و پرتغال و روسیه و دیگر کشورها هم هستند. وقتی وارد لژ می‌شویم خستگی راه سخت بر چهره‌مان دیگران را کنجکاو می‌کند و چهره‌های پر سؤال آن‌هایی که به بالا می‌روند به سمت ما برمی‌گردد. آن‌هایی که در راه رفت هستند از بالاها و شرایط آب‌وهوا و بهمن‌ها می‌پرسند. همه شنیده‌اند که به بالاها اوضاع خوب نبوده و خطرناک است. آن‌هایی هم که در راه برگشت هستند از عدم موفقیتشان و دلایل آن می‌گویند؛ اما ما خوشحال و سبک‌بال با زانوهای به درد نشسته محو مرور روزهای سخت سپری شده‌ایم.

شب دیگر را در گندروک می‌گذرانیم. روستایی بزرگ با هتل‌ها و زمین‌های کشاورزی و امکانات بسیار. مردم نپال می‌گویند اینجا مقر و پایگاه ارتش انگلیس است. تنها جایی است در این منطقه که معبد، مدرسه و زمین‌بازی و چندتایی مغازه دارد. از این نقطه تا ایستگاه اتوبوس تنها 40 دقیقه پیاده راه است. جای جالبی است. موزه دارد؛ خانه‌ای روستایی و کوچک که در آن ابزار و وسایلی را برای دیدن در تنها اتاق تراس دارش چیده‌اند. گشتی در کوچه‌ها زدیم. همه کوچه‌ها و خانه‌ها سنگ‌چین کنار هم شکل گرفته‌اند. خانه‌های روستایی با درها و بازشوهای چوبی با سقف‌های سنگ‌چین کنار هم با ساختاری ارگانیک قرار گرفته‌اند. صاحبان هتل‌ها گویی پولدارترین نپالی‌هایی هستند که تابه‌حال دیده‌ایم. به دست و گردن خودشان طلاهای گران‌قیمت آویزان کرده‌اند. انگشترهای طلای بزرگی به دست کرده‌اند و غالباً کچل هستند. محل شلوغی است. پر از توریست‌های خارجی. از هر نقطه جهان که بخواهید توریست می‌بینید. زیبا است. هلی‌کوپتر پایین‌تر از هتل ما بر رو تپه‌ای در حال پرواز است و تعدادی مردم دور آن به بدرقه‌اش. صحنه جالبی است. هلی‌کوپتر از زمین بلند می‌شود و باد آن شاخ و برگ درختان اطراف را به‌شدت تکان می‌دهد و داخل دره می‌رود و مردم بعد از بلند شدنش به لبه پرتگاه می‌دوند و بای‌بای می‌کنند. هوای مرطوبی دارد. خوشحالی‌م و دیگر چیزی نمانده به پایین برسیم. روز آخر در دامنه‌ها، بعد از یک ساعت که به «بریتانتی» رسیدیم و آخرین ایستگاه کوهستان تاریخ² زدیم چنان بارانی گرفت که صدای رودخانه کناری هر لحظه پرطنین‌تر و وحشی‌تر می‌شد. شب را ماندیم تا صبح جیب بیاید و به شهر پخارا برگردیم.

از بریتانتی تا شهر پخارا حدود دو ساعت با سواری راه است. قبل از ظهر به پخارا می‌رسیم. شهری زیبا بین تپه‌های جنگلی و سبز کنار دریاچه. تصمیم می‌گیریم بعد از رسیدن به پخارا دوچرخه اجاره کنیم و شهر را گشتی بزنیم. هوای خوبی است و مناظر زیبا هم ما را به دوچرخه‌سواری ترغیب می‌کنند. می‌رویم و چند جایی را پیدا می‌کنیم و برای دو روزی که در این شهر هستیم دوچرخه اجاره می‌کنیم. از همان لحظه، از شوق، سوار بر دوچرخه دور دریاچه رکاب می‌زنیم. چتربازها را می‌بینیم که آسمان شهر را پر کرده‌اند. یکی پس از دیگری، بعد از دور زدن بر روی دریاچه کنار آن فرود می‌آیند. خیابان کنار دریاچه پر است از کافه و هتل و رستوران و

² برای کوه‌پیمایی در مسیرها کارت‌های در شهر کاتماندو تهیه می‌شود که TIMS CARD نام دارد. در راه ایستگاه‌هایی وجود دارند که زمان و تاریخ تردد شما را در کارت تأیید و علامت می‌زنند. این کار برای رساندن کمک و شناسایی شما انجام می‌شود.

مغازه‌های بسیار. رفت‌وآمد توریست‌ها و دوچرخه‌سواران دیدنی است. به گمانم ما هم تصویری از دیدنی‌ها شده‌ایم. روزها این خیابان کنار دریاچه با منظری که به سمت دریاچه دارد خودنمایی می‌کند و سروصدایی نیست، اما شب‌ها جور دیگری است. کافه‌ها و موسیقی‌های زنده طنین این خیابان می‌شود و دیگر کسی حواسش به دریاچه نیست. گویی تپه‌های سبز و دریاچه و معبد سفید بالای تپه که به نظر می‌رسد بالاترین نقطه شهر باشد، در شب به فراموشی سپرده می‌شوند. اگر خوش‌شانس باشید و هوا صاف و آفتابی باشد، مناظر بسیار بی‌نظیری در این شهر از کوه‌های هیمالیا و آنپورنا می‌بینید. دو روزی که ما آنجا بودیم هوا ابری و بارانی بود، تمام شهر با ابرهای فراوانی پوشیده شده بود. روزها نم بارانی می‌آید و شب‌ها باران‌های شرشر و شدید.

معبد، نشانه قله

صبح روز بعد تصمیم می‌گیریم بعد از صبحانه با دوچرخه به سوی معبد سفید که بالای تپه‌های جنگلی شهر قرار گرفته، برویم. ابتدا از شهر می‌گذریم. بعضی از خیابان‌ها بسیار شلوغ هستند. بچه‌مدرسه‌ها بالباس‌های فرم و شهروندان را در کنار شلوغی‌های خیابان می‌بینیم. دیگر از مسیر کنار دریاچه دور شده‌ایم؛ و کم‌تر توریست دیده می‌شود. مگر سوار بر موتور که مانند ما دنبال راهی برای رفتن به معبد سفید هستند. از شلوغی‌های شهر می‌گذریم و به جاده‌ای می‌رسیم که انگار از شهر خارج می‌شود و مانند جاده‌های شمال خودمان است. بعد از پرس‌وجو، در تلاش برای یافتن راه معبد، به ابتدای جاده‌ای می‌رسیم که خود را از جاده اصلی جدا کرده و شیب ابتدایی بسیار تندی دارد. همان‌طور که می‌گفتند شیب بسیار تندی دارد و جاده آسفالته سربالایی نفس‌گیری است. هر جور است با دوچرخه خود را به بالا می‌رسانیم. از بالا تمام شهر و دریاچه پیداست و انگار بالاترین جای شهر ایستاده‌ایم. دوچرخه‌ها را پایین معبد می‌گذاریم و از پله‌های معبد بالا می‌رویم. معبد سفید گنبدی شکلی که دو مسیر دور بنای اصلی برای تردد و عبادت، در دو تراز دارد. جای زیبایی است. اگر هوا صاف بود، چه مناظری از کوه‌های هیمالیا می‌شد دید. مسیرهای پیاده‌روی به داخل جنگل و پایین‌دست هم دارد. در پایین‌تر از معبد، مدرسه یوگا است و تابلویی که تشویق می‌کند به سمت دیدن تصویری زیبا از کوه‌های هیمالیا بروید. چند کافه و رستوران با تراس‌هایی پایین پله‌های معبد قرار دارند. می‌نشینیم و جانی تازه می‌کنیم. از دیدن اجزای یک شهر از بالا لذت می‌بریم و سوار دوچرخه‌ها تمام مسیر را با سرعت و لذت وصف‌ناشدنی به پایین می‌آییم.

تا بعدازظهر را به گشت‌وگذار با دوچرخه می‌گذرانیم و بعد از تحویل دادن دوچرخه شهر را پیاده گز می‌کنیم. شهر تمیزی است. کم‌تر در این شهر کابل‌ها را بالای سر خود احساس می‌کنید. راه آسمان باز است، اما حیف که هوا به شدت ابری است.

پروازهای امروز شهر پخارا همگی لغو شدند. گویا کاتماندو هم وضعیت همین‌گونه است. فردا قرار است با پرواز ساعت نه و سی دقیقه به کاتماندو برگردیم. امیدواریم هوا فردا بهتر شود و پرواز انجام شود.

بازگشت به خانه

به فرودگاه می‌رویم. هوا به شدت گرفته است و خبری از هواپیمایی در فرودگاه نیست. به نظر نمی‌رسد پروازی انجام شود. فرودگاه پخارا فرودگاه کوچکی است. وقتی از هواپیما پیاده می‌شوید همین‌طور پیاده از کنار هواپیماها می‌روید به سمت ساختمان بسیار کوچک شیشه‌ای. ساختمان اتاقی بزرگ است با دو سرویس بهداشتی. بارها را دم خروجی ساختمان از داخل چرخ‌های دستی برمی‌دارید و به شهر می‌روید. موقع برگشت به کاتماندو سالن بزرگ‌تر است و طبقه بالا جایی است برای نشستن و خوردن و قدم زدن در تراس پیرامونی و تماشای هواپیماها؛ که البته امروز خبری از هواپیما نیست. پروازها لغو می‌شوند و ما هم مجبوریم به کاتماندو برگردیم تا به پرواز برگشتمان به ایران برسیم. راهی نیست که بمانیم و فردا هم به انتظار بنشینیم و یا با سواری برویم. دومی را انتخاب می‌کنیم و با جیب‌راهی کاتماندو می‌شویم. از پخارا تا کاتماندو فقط 220 کیلومتر راه است اما حدود 6 ساعت طول می‌کشد! راه مانند گردنه‌های چالوس خودمان است. کمی محلی‌تر و دست‌نخورده‌تر. جاده پریپچوخم جنگلی. سرعت نهایتاً به 80 کیلومتر در ساعت می‌رسد؛ و در باقی مسیر به خاطر پیچ‌های تند و باریکی مسیر سرعت کم است. جالب است نه پلیسی هست نه علائم راهنمایی و رانندگی مناسب. همه باهم با بوق ارتباط برقرار می‌کنند. اگر می‌پیچند بوق می‌زنند، اگر سبقت می‌گیرند بوق می‌زنند و با بوق احتمال تصادف و خطر را به صفر می‌رسانند. جالب است که همه هم حواسشان به یکدیگر هست. در اره توقفی برای ناهار می‌کنیم و ادامه می‌دهیم. رستوران‌های بین‌راهی زیادی ندارد. همان‌جایی که مینگمار توصیه می‌کند می‌ایستیم. نزدیک‌های کاتماندو جایی پلی روی رودخانه بزرگی هست که با زاویه کمتر از 90 درجه از جاده جدا می‌شود. از روی نقشه به نظر می‌آید راهی تا کاتماندو نمانده ولی به قدری جاده شلوغ و پرتردد است که تقریباً دو ساعت بعد به کاتماندو می‌رسیم. جایی در بلندای جاده کاتماندو ما را با گردوخاک و شلوغی و تردد زیاد و به هم‌ریختگی مورد استقبال خود قرار می‌دهد. انگار تازه زلزله آمده باشد همه‌چیز تا مرکز شهر به هم‌ریخته است. بالاخره بعد از کلی ترافیک داخل شهری به هتل‌مان در تامیل می‌رسیم. خیابان هتل‌مان بسته است! خیابان را کنده‌اند و لوله‌هایی بیرون به انتظار. عجب به هم‌ریخته شده. مجبوریم بخشی از خیابان را پیاده برویم راهی نیست. مینگمار کم‌کم می‌کند تا کوله‌های سنگین را حمل کنیم. هرکدام دو کوله داریم. بالاخره می‌رسیم. کمی استراحت و بالاخره گشتی در کاتماندو و خرید سوغاتی. فردا را هم هستیم. جمعه صبح اول وقت به ایران باز می‌گردیم؛ و حالا می‌توانیم با چهره‌های آفتاب‌سوخته و خسته و البته شاداب در کوچه‌پس‌کوچه‌های تامیل راه برویم و برگشت خود را البته به سلامت اعلام کنیم.



ابرها در دره‌های بهمن‌گیر ماچاپوچره



اتوبوس در مسیر بخارا به گندورک



آخرين ايستگاه کوه



آماده کوه پیمایی



آناپورنا از ماچاپوچره بیس - کمپ



آناپورنا بیسی



آناپورنا جنوبی



فرودگاه کاتماندو - در انتظار بازگشت



در راه



در راه



دره‌های بهمن‌گیر



دره‌های پرشیب و پل‌های معلق



سفره هفت سین



फ़रोदगाह पखारा



کاتماندو



کاتماندو



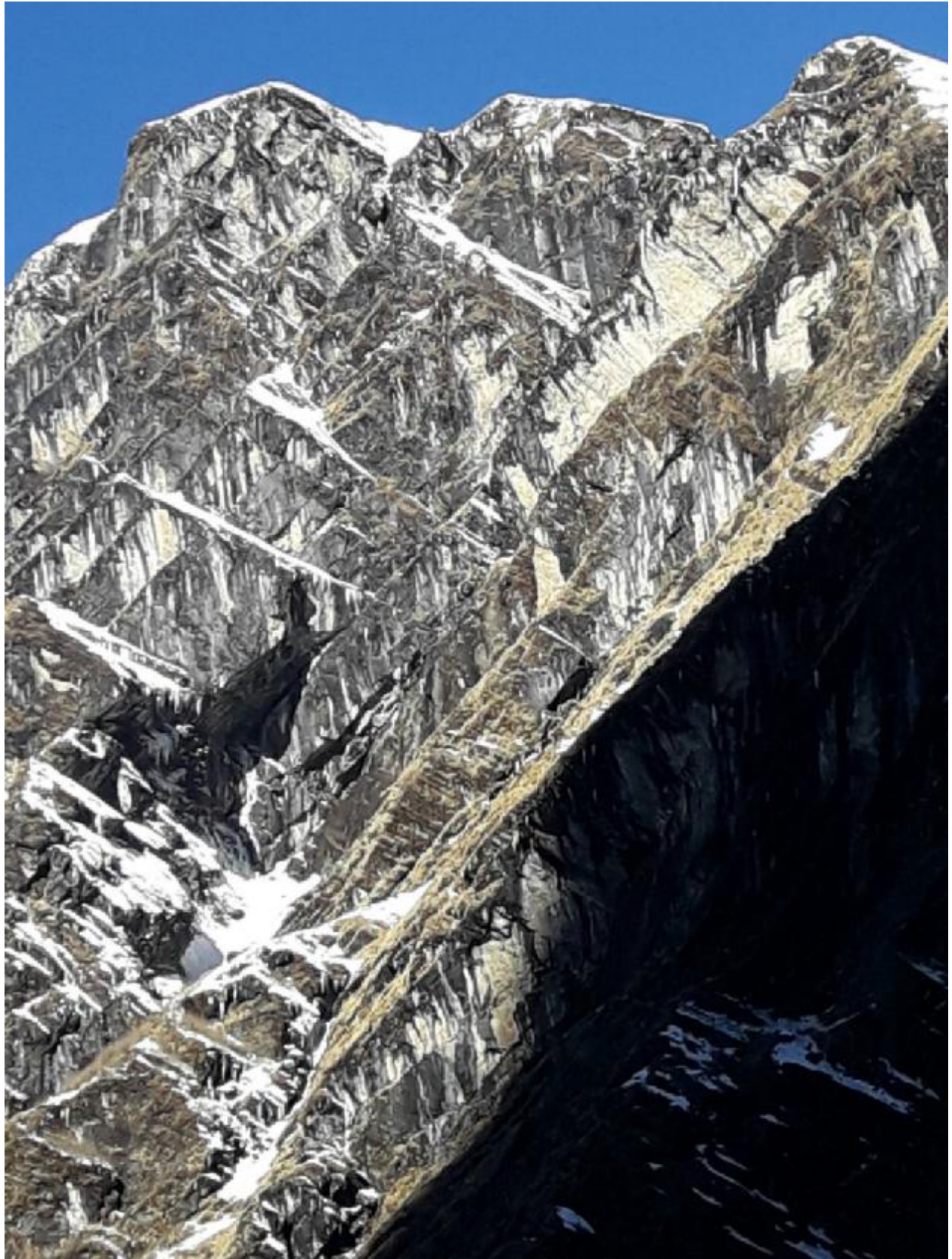
کوچه‌های گندروک



کودکان نیالی



گل‌های قرمز نیالی



کوه‌های هیمالیا



لحظه فرود



لزه‌های بین راهی - محل اقامت



لزه‌های بین راهی - محل اقامت



ماچا پوچره بیس - کمپ



ماچا پوچره



www.anepaltrek.com

مسیر کوہ پیمایی تا آناپورنا بیس - کمپ



معبد سفید - پخارا



نمایی از آناپورنا و ماچاپوچره



نمایی از صعود



نمایی از صعود



نمایی از کوه های هیمالیا از هواپیما



نمایی از ماچاپوچره - فیش نیل



نمایی از ماچاپوچره



هواپیما 13 نفره